بسم الله الرحمن الرحیم

## موضوع: ادله / دلیل عقلی / امربه معروف و نهی از منکر

## حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات/ادله

در بحث امر به معروف و نهي از منكر كه از مهم­ترين روش­هاي تعليم و تربيت اسلامي است وارد بيان ادله شديم كه چند دليل عقلي بررسي شد و در بررسي آنها ملاحظه كرديد كه بر خلاف آنچه كه غالباً مي­گويند اين دلائل عقلي چندان بردي ندارد ديديم برد في الجمله به شكل مناسبي دارد و با قطع نظر از ادله لفظيه، آن ادله مداليل خوب و روشني داشت، گرچه اطلاقي نداشت، بعد وارد ادله نقلي شديم كه در ادله نقلي ابتدا آيات را بررسي مي­كنيم.

## ادله نقلی/ ادله خاصه «امر به معروف و نهی از منکر»

### آيه 104 سوره آل عمران

اولين آيه­اي كه بحث آن را شروع كرديم آيه شريفه 104 سوره آل عمران بود كه از سور مدنيه است و اينكه در سور مكيه هم نام و نشاني از اين قصه است يا نيست در بررسي آيات بعدي روشن خواهد شد. آيه 104 كه از غرر آيات شريفه قرآني است و در حوزه مسائل قاعده ارشاد، قاعده تربيت، قاعده امر به معروف و نهي از منكر جايگاه بسیار رفيعي دارد آيه شريفه «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون‏» در ذيل اين آيه شريفه جهاتي را بحث مي­كنيم تا نتيجه انطباق آن با اينجا روشن شود.

#### مفهوم «يَدْعُونَ»

دعوت در این آیه شمول دارد؛

1. دعوت ابتدائي؛ به این معنا كه ابتدائاً فرا بخواند؛
2. هم دعوت در مواردی كه شخص به طرف گناه مي­رود يا در حال ارتكاب گناه يا در حال ترك واجب است.

 شمول «يَدْعُونَ» بر روش­هاي تعليم و تربيت اسلامي

به اين دليل است كه دعوت يا مطابقتاً يا بالالتزام هم قاعده ارشاد را دربرمي­گيرد، اينكه به شخص آگاهي دهد، هم قاعده تربيت و تزكيه را دربر مي­گيرد و هم امر به معروف و نهي از منكر را شامل می­شود، يعني كسي كه دارد گناه مي­كند يا به شكل ارتكاب معصيت يا ترك واجب و او وقتي مي­گويد بكن و نكن اين دعوت آن را شامل مي­شود، بنابراين «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» مفهوم عامي است.

ذكر خاص بعد العام

«وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» با دو عنايت ذكر خاص بعد العام است؛

1. مفروض در امر و نهي اين است كه شخص در حين ارتكاب يا در شرف معصيت است، اين را بعد بحث مي­كنيم؛
2. در امر و نهي تأكيد شده است كه بار فرماني در آن وجود دارد «وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» هم نبود «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» مي­گويد جايي كه كسي گناه مي­كند يا مرتكب معصيت يا ترك واجب مي­شود مي­گويد أدعوهُ إلي الخير، «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً»[[1]](#footnote-1) شرايط امر به معروف و نهي از منكر را نيز شامل مي­شود يعني وضع امر به معروف و نهي از منكر را نيز دربرمي­گيرد و لذا اين احوال مختلف كه كسي نمي­داند يا مي­داند ولي بايد ترغيب شود تا انجام دهد يا اينكه مي­خواهد بازداشته شود، در همه اينها دعوت إلي الخير صدق مي­كند.

#### مفاهیم «الْخَيْرِ و مَعْرُوفِ و ْمُنْكَرِ»

نكته كلي در مفاهیم «الْخَيْرِ و مَعْرُوفِ و ْمُنْكَرِ» وجود دارد و آن نكته كلي در اين سه واژه اين است كه خير و معروف، خير و معروف عقلايي و عرفي را دربرمي­گيرد ولي با تصرفاتي كه شرع كرده است، منكر هم همين طور است.

نكته مهم ديگري نيز در خير وجود دارد و آن اين است كه خير در اينجا اطلاق دارد از لحاظ اينكه خير و معروف و منكر، چه خير و معروف و منكر اعتقادي باشند، چه روحي و رواني و خلقي باشند، چه عملي باشند، شمول خیر در این موارد روشن است.

شمول خیر در واجبات ومستحبات

نكته­اي كه در بند هفتم مي­خواهيم عرض كنيم اين است كه سوالي كه در اينجا وجود دارد اين است كه اين خير و معروف و اينها آيا مستحبات را هم شامل مي­شود يا خير؟

در منكر ممكن است بگوييم مكروهات را دربرنمي­گيرد، اما در خير و معروف ظهوراوليه آن روشن است كه خير و معروف الزامي و غير الزامي را دربرمي­گيرد. ممكن است كسي بگويد منكر نيز آنها را دربرمي­گيرد ولي در منكر يك مقدار جاي تأمل است و كسي ممكن است بگويد مكروهات را دربرنمي­گيرد ولي خير و معروف مطلق واجبات و مستحبات را شامل مي­شود.

در آن­صورت فرمول تعارض صدر و ذيلي در این مورد نیز جاری است زیرا اينجا «وَ لْتَكُنْ» امر و ظاهر در وجوب است و خير و معروف مطلقند و مستحبات را شامل می­شود. ما از خارج نيز قطع داريم كه دعوت به مستحبات يا امر به مستحبات واجب نيست و لذا در اينجا تعارض پيدا مي­كند، اين دو ظهور را نمي­توانيد تحفظ كنيد؛ يا بايد بگوييد «وَ لْتَكُنْ» دلالت بر وجوب ندارد و اصلاً اين آيه يك تكليف رجحان مطلق دعوت به كل خيرات و امر به كل معروفات را دربرمي­گيرد، يا اينكه بايد بگوييد اين الزام در آن است و دست از آن ظهور برداريد و بگوييد در اينجا مقصود از خير و معروف واجبات اعم از اعتقادي يا عملي و اخلاقي و امثال اينها است.

در تمام اينگونه موارد هم تعارض دو ظهور مي­شود كه بايد أقوی الظهورين را مقدم داشت و هيچ قاعده كلي ندارد و در هر موردي بايد ببينيم ظهور آنجا چيست.

ادله ظهور «خیر» در واجبات

به نظر مي­آيد كه ظهور وجوب و الزام مقدم است، به چند شاهد؛

1. لحن و سياق آيه «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» وقتي كه انسان نگاه كند قوّت بيشتري در «وَ لْتَكُنْ» مي­بيند.
2. آیه شامل عبارت «وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» است و شمول منكر بر مكروهات خيلي واضح نيست و شايد اظهر در همان محرمات باشد و در این صورت تناسب آن با الزام بيشتر است.
3. رواياتي كه ذيل اين آيه آمده است، از جمله روايت مَسْعَدَه بْنِ صَدَقَه ،[[2]](#footnote-2) آن روايات ظاهرش اين است كه اين آيه تكليف الزامي را مي­گويد، آن روايت شريفه­اي كه ذيل اين آيه است در نورالثقلين آمده، شايد هم در كافي از كافي نقل شده است، آن هم ظهورش اين است كه حكم، حكم الزامي است.

اينها مجموعه شواهد است كه تقويت مي­كند كه اين آيه از آيات دالّ بر الزام است، چون اگر نتوانيم اين ظهور را مقدم بداريم آن­وقت آيه از برد الزامي ساقط مي­شود چگونه نتوانيم؟ به يكي از اين دو حالت؛ يا اينكه بگوييم اين تقدم ندارد يعني اينكه بگوييم نه آن ظهور و آن طرف قوي­تر است يا اينكه اگر ترديد هم بكنيم در اينكه اين ظهورها چگونه است باز هم نتيجه تابع اخص مقدمات است و از آيه نمي­شود الزام استفاده كرد و شبيه يكي دو آيه بعدي مي­شود كه مطلق رجحان را مي­گويد. اين مي­شود آيه الزامي بنابر تقديم اين ظهور كه به ذهن مي­آيد اين خيلي قوي­تر است، در آن­صورت اگر اين باشد آن­وقت در آيات امر به معروف و نهي از منكر كلش دو گروه مي­شود؛ بعضي مثل اين آيه دالّ بر وجوب است در محدوده واجبات و محرمات ولي بعضي از آيات امر به معروف و نهي از منكر كه بعد خواهيد ديد قاعده عام­تري را مي­گويد؛ رجحان امر و نهي در مطلق خوبي­ها و بدي­ها، قبلاً هم گفتيم دو قاعده داريم، از عقل نيز در اين دو قاعده استفاده مي­شد و لذا در قرآن نيز همين طور است، قاعده خيلي عمومي داريم كه در آيات بعد مي­بينيم كه مستحبات و مكروهات را دربرمي­گيرد و روي امر و نهي و در همه خوبي­ها و بدي­ها رجحان مي­آورد، ولي اگر ظهور وجوب اين آيه را مقدم بدانيم جزء گروهي مي­شود كه قاعده خاص­تري را دربرمي­گويد، مي­گويد در واجبات و محرمات الزام وجود دارد.

#### مصادیق امر و نهی

امر و نهيي كه در اين آيه به كار رفته است با قطع نظر از روايات و ادله آينده، ظاهر اين دليل اين است كه امر و نهي شامل بيانات قوليه يا ما يقومُ مقامَ القول مي­شود، يعني امر و نهي شامل آن جايي مي­شود كه قول يا ما يقومُ مقام القول را در مقام بعث و زجر به كار ببرد، اين امر و نهي است، آن وقت آن چيزهايي كه دروني است مثل رضا و اينها، اگر جزء مراتب امر به معروف و نهي از منكر در نظر بگيريم داخل در اين نيست، رضا و عدم رضاي قلبي داخل در امر و نهي نيست اما بالاتر از رضا مثل اشاره و صورت و چهره و لفظ و اينها مشمول اين است و حتي آن اعمالي كه به نيت عمل انجام مي­دهد به عنوان مبرز بعث و زجر، اينها مشمول امر و نهي است، حال يا به لفظ امر و نهي اينها را دربرمي­گيرد، يا به تنقيح مناط آنها را نيز دربرمي­گيرد، اما خود عمل بدون اينكه در مقام اين باشد كه با او ابراز بعث و زجر كند آن را دربرنمي­گيرد.

بنابراين امر و نهيي كه در آيه آمده است اگر هيچ دليل ديگري هم نداشته باشد به شمول لفظي يا اگر هم لفظ بگويد امر يعني فقط گفتار، با شمول تنقيح مناطي آنجايي را شامل مي­شود كه با چهره و حركات و اشارات ابراز بعث و زجر بكند يا اينكه با كلام و سخن يا با رفتاري كه با آن ابراز بعث و زجر مي­كند، همان هولي كه مي­دهد يا دست او را مي­گيرد، همه اينها را شامل مي­شود.

دو چيز در دو طرف طيف وجود دارد كه لفظاً يا مناطاً مشمول اين دليل نمي­شود؛

1. رضايت و كراهت قلبيه است، اگر بگوييم آن امر به معروف و نهي از منكر به حساب مي­آيد، آن دليل خاص مي­خواهد و از اين نمي­شود استفاده كرد
2. عمل بازدارندگي ولو در مقام بعث و زجر اعتباري نباشد، بگوييم آن هم از مراتب امر به معروف و نهي از منكر است، آن وقت آن هم با اين درست نمي­شود و بايد دليل ديگري داشته باشيم، حال آن دليل ديگر ممكن است به نحو حكومت امر و نهي را توسعه مفهومي دهد، ممكن است اين را هم توسعه مفهومي ندهد و در كنار اين به طور مستقل دليل شود كه مشهور مي­گويند آن ادله­اي كه عمل و رفتارها را به جاي امر به معروف و نهي از منكر قرار مي­دهد ادله حاكم است اين مفاهيم را توسعه مي­دهد ولي كسي مثل مرحوم استاد آقاي تبريزي رحمه الله عليه مي­فرمودند آن توسعه مفهومي امر و نهي نمي­دهد و خود حكم مستقل است كه اينها را در آينده بحث مي­كنيم. ولي اصل اين است كه شمول اين در همان محدوده اي است كه اشاره شد.

#### جمع­بندی آیه 104 سوره آل عمران

اين آيه دلالت بر وجوب مي­كند،

1. ظهور آن با آن قرينه لبيه­اي كه دارد همان وجوب كفايي است
2. مراتب امر به معروف و نهي از منكر را نيز دربرمي­گيرد جز در دو حالتي كه عرض كرديم
3. همه واجبات و محرمات هم اعم از اعتقاد و خلقي و عملي را نيز دربرمي­گيرد
4. البته باطن آيه علاوه بر تكليف عمومي مكلفين تكليفی خاص براي علما و حكومت بيان مي­كند چون اين در روايات آمده بود، يعني بعدها خواهيم گفت امر به معروف و نهي از منكر يك لايه عمومي دارد ولي يك لايه علمايي دارد و يك لايه حكومتي نيز دارد و آنها در باطن اين آيه به خاطر رواياتي كه ذيل آن است وجود دارد ولي آن روايات در حدي نيست كه ظهور آيه را عوض كند، فقط لايه­هاي ديگر را بيان مي­كند.

### آیه 110 سوره آل عمران

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُون» به اين آيه شريفه نيز براي بحث امر به معروف و نهي از منكر تمسك شده است.

#### مفهوم «كُنْتُمْ»

يك نكته در اين آيه «كُنْتُمْ» است؛ كه در مورد آن دو احتمال در تفاسیر داده شده است؛

1. يكي اينكه كنتم «خَيْرَ أُمَّة» بار زماني خاصي دارد كه ناظر به آغاز پيدايش امت است، «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة» يعني نخستين هسته­هاي اسلامي و تمدن اسلامي و امت اسلامي كه در جزيره العرب پيدا شد و أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ هم اين را تأييد مي­كند يعني گويا زمانه شكل ديگري بود و تمدن بشري طور ديگري بود، از دل اين جامعه يك امت برتري برخاست و ناظر به سابقونَ السابقون است، اين يك احتمال است كه مرحوم علامه طباطبايي[[3]](#footnote-3) اين را تقويت كردند.
2. اما احتمال ديگري كه غالب مفسرين مي­گويند اين است كه كنتم خير أمهٍ كار به بار زماني ناظر به آن عصر به طور خاص ندارد، همه امت را شامل مي­شود، كل امت را من البدو إلي الختم دربر مي­گيرد، اين امت امتي است كه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ با اين ويژگي­ها.

اين يك بحث است كه اولي همين دومي است، «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» شاهد آن اين است كه هر زماني مي­شود گفت اين امت «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» اين به نحو قضيه حقيقيه و كلي است و همه را دربرمي­گيرد، اين اظهر است.

#### مفهوم «أُمَّة»

مقصود از امت در اينجا با آيه قبل تفاوت دارد، اينجا ظاهر امت همه امت است، يعني امت اسلامي من حيث المجموع بهترين امت است كه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ. البته در باطن مسئله اين است كه خيريت اين مجموع به لحاظ همه نيست، به لحاظ چهره­هاي برتر است و حتي ممكن است به لحاظ خود ائمه معصومين و اوليا پاك و مطهر است اما در عين حال مانعي ندارد كه مجموع من حيث­المجموع را مي­گويد برتر است، گاهي اين برتري به شكل استغراق است يعني همه تك تك آن ملاك برتري را دارند، گاهي اينطور نيست و در جمعي كه وجود دارد، كل را مي­گويد برتر است، ظاهر در اينجا اين است كه امت اينجا كل و مجموع را مي­گويد و مجموع من حيث المجموع است و ملاك برتري البته در جميع نيست. اين هم ظاهر آيه است و برخلاف آیه «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّة يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» که ممكن بود بگوييم مقصود طائفه خاص است اما اينجا مقصود از امت، مجموع امت می­باشد.

#### مفهوم «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» مي­گويد بهتري و سود و برتري اين امت براي مردم است، اين يعني چه كه شما بهترين امتي هستيد كه أخرجت للناس؟ يعني در واقع للناس يعني چه؟

1. گاهي مي­گوييم خير أمه أخرجت للناس، للناس اينجا يعني در واقع همان معناي في الناس دارد يعني در مجموعه بشريت شما قله­ها هستيد و برترينيد.
2. گاهي مي­گوييم در لام معناي نفعيت وجود دارد و معناي في الناس نيست و للناس است.

اگر اين دومي باشد آن وقت نفع آن براي همه مردم يعني چه؟ يعني ناس هم مطلق است. در اينجا بايد يكي از اين احتمالات را بگوييم؛

1. يك احتمال اين است كه بگوييم بنابر اينكه لام را براي نفع بگيريم اين است كه للناس بودن و نفع آن از حيث اين است كه خود شما گروهي از مردم هستيد، نفع كه برديد يعني في الجمله ناس نفع بردند كه اين كمي خلاف ظاهر است.
2. احتمال دوم اين است كه اين نفع واقعاً براي همه مردم است، چرا؟ براي اينكه رواياتي داريم كه اصلاً با ظهور اسلام و به بركت اين امت يك سلسله عذاب هايي كه در امم سابقه بود از كل بشريت برداشته شد.

بنابراين سه احتمال شد؛

1. يكي اينكه مقصود از للناس در اينجا في الناس باشد.
2. يكي اينكه نفع باشد اما نفع براي في الجمله.
3. سوم هم اينكه نفع براي عموم است و مصداق اين نفع است، عمومش هم همان دفع بعضي از عذاب­هاي دنيوي است.
4. خير أمه أخرجت للناس خير و نفع شأني است، براي همه است ولي شأني است براي اينكه با سخن و كلام شما ديگران هم هدايت مي­شوند.

 ممكن است اين هم باشد ولي شايد اشاره­اي به آن نكته هم داشته باشد، مخصوصاً آن نكته­اي كه عرض كردم با اينكه آن تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر يك حالت استقلال هم داشته باشد با آن نيز ارتباط دارد. شايد در جمله بعدي نيز دوباره به اين نكته برگرديم.

1. . فصلت،33 [↑](#footnote-ref-1)
2. . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَه بْنِ صَدَقَه ‏قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ وَ سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَ وَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّه جَمِيعاً فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى‏ أَيٍّ مِنْ أَيٍّ يَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ‏ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ‏ وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّه يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى‏ أُمَّه يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ‏ وَ لَمْ يَقُلْ عَلَى أُمَّه مُوسَى وَ لَا عَلَى كُلِّ قَوْمِهِ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أُمَمٌ مُخْتَلِفَه وَ الْأُمَّه وَاحِدَه فَصَاعِداً كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّه قانِتاً لِلَّهِ‏ يَقُولُ مُطِيعاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ ذَلِكَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَه مِنْ حَرَجٍ‏ إِذَا كَانَ لَا قُوَّه لَهُ وَ لَا عُذْرَ وَ لَا طَاعَه قَالَ مَسْعَدَه وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ص إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَه عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ مَا مَعْنَاهُ قَالَ هَذَا عَلَى أَنْ يَأْمُرَهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يُقْبَلُ مِنْهُ وَ إِلَّا فَلَا. الكافي (ط - الإسلاميه)    ج‏5    59     باب الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر [↑](#footnote-ref-2)
3. . الميزان في تفسير القرآن، ج‏3، ص: 377 [↑](#footnote-ref-3)